

زن در عرفان مولانا بلخی

زن در آینه عرفان مولانا بلخی

چکیده

زن با تکیه بر فطرت پاک و الهی خویش می‌تواند نقش کلیدی و حساسی را در نظام آفرینش ایفا کند. مولوی، با استناد به قرآن کریم و با توجه به عنایت به زندگی زنان برگزیده و الهی مانند حضرت مریم علیه‌السلام، آسیه همسر فرعون، مادر موسی علیه‌السلام و بلقیس نشان می‌دهد که این زنان چگونه با توکل به خداوند و تکیه بر تقوا توانستند به مقام قرب الهی دست یابند. برای دستیابی به ملکات انسانی فرقی میان زن و مرد نیست. زن، هم می‌تواند خود را تا مقام خلیفه‌اللهی برساند و هم نردبان عروج مرد باشد. زن نیز هم‌چون مردان می‌تواند منازل صعود به عالم ملکوتی را طی کند و حتی مقتدای ایشان باشد؛ اما چنانچه از این مرتبه غافل گردد به وادی هلاکت خواهد افتاد.

کلید واژه‌ها: زن، مولوی، مقام قرب الهی.

«الحمد لله المتجلی لخلقه بخلقه»^۱.

هر موجود، مظهر نامی از نام‌های الهی است. عنوان «تجلی» از لطیف‌ترین تعبیرهای معنوی است که قرآن کریم و عترت طاهره از آن یاد کرده است. تجلی دارای مراتب گوناگونی است؛ گاهی مایه موت و زمانی مایه حیات می‌گردد. همان گونه که مردن تجلی اوست. زنده کردن نیز تجلی او خواهد بود. و مناسب‌ترین تعبیر در جهان امکان، عبارت «آیت» به معنای علامت و نشانه است. انسان چون از خود چیزی ندارد. می‌تواند مظهر یکی از اسماء الهی قرار گیرد. بر این اساس، ظهور اسماء الهی بر مرد و زن بوده که از این حیث تفاوتی میان ذکوریت و انوئیت نخواهد بود. از این رو، هر کمالی از مبدأ فاعلی تجلی نموده و در مبدأ قابلی مرد و زن نمی‌شناسد. هر موجودی که قابلیت مظهریت را دارا باشد در آن ظهور می‌کند. تمام زن‌ها از لحاظ گوهر هستی و از اصل مبدأ قابلی همتای مردانند و خلقت هیچ زنی جدای از خلقت مرد نبوده است. و در این توانایی میان انسان‌های اول و انسان‌های بعدی فرقی نیست. چنان که در جهت خلقت، فرقی بین اولیا و دیگران نمی‌باشد. اما در باب امتیازات انسانی هیچ گونه انوئیت و ذکوریت دخالت ندارد، چنان‌که وجود مبارک فاطمه‌علیهاالسلام دارای امتیازهای فراوانی است که در غیر مردان و حتی در بعضی انبیا و اولیا یافت نمی‌شود.

بدین روی، وقتی بحث پیرامون خلافت الهی مطرح می‌شود، بسیاری از بزرگان بر این باورند که مقام خلافت اشاره به مقام انسانیت است، نه مربوط به شخص^۲. کلمه «آدم» وقتی که به شخص مربوط نشد، به صنف خاص هم اختصاص ندارد و منزله از هر گونه جنس و نوع است. از این رو، جنس مرد و زن هیچ گونه نقشی ندارد، بلکه در حقیقت قابلیت‌ها مظهر کمال خواهند بود.

زن در عرفان

^۱. نهج البلاغه، خ ۱۰۸.

^۲. محی الدین عربی، فصوص الحکم، فصل موسوی، ص ۴۵۲؛ تحقیق عثمان یحیی؛

علامه طباطبائی، ترجمه المیزان، ج ۱، ص ۱۷۸؛ جوادی آملی؛ زن در آینه جلال و جمال، ص ۳۳۶، تفسیر موضوعی، ج ۶، ذیل آیه: «انی جاعل فی

الارض خلیفه...»

یکی از حقایقی که باید بدان اشاره شود، آن است که انسان والا و انسان بکمال رسیده، و یا به تعبیر «انسان کامل» لازم نیست از مردان و از جنس مرد باشد، بلکه زنان پاک و وارسته نیز می‌تواند مصداق آن باشد. از این رو، قرآن کریم حضرت مریم را همانند فرزندش عیسی روح الله به عنوان آیت عالمیان مطرح کرده و فرمود: «او و فرزندش را آیت عالمیان قرار دادم»^۳

یکی از زنان نمونه و کامل، آسیه همسر فرعون است که قرآن کریم از او به عظمت یاد کرده و او را به عنوان الگو برای اهل ایمان (اعم از زن و مرد) معرفی کرده است: «و ضرب الله مثلاً للَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فرعون...»^۴ برای کسانی که ایمان آوردند، (چه زن و چه مرد) خدا همسر فرعون را مثل آورده است.

از مصادیق روشن و بارز انسان کامل، فاطمه زهرا (س) است که به صورت تواتر از پیامبر (ص) رسیده که او سید زن‌های عالم است. چنانکه بر مبنای اندیشه اهل عرفان، نخستین آیه از کتاب عالم، عقل کل است. از این رو در روایت آمده است: «اول ما خلق الله العقل»^۵ بعضی از بزرگان گفته‌اند: «انسان کامل اگر از جنس مردان باشد، مظهر و صورت عقل کل و اگر از زنان باشد، مظهر و صورت نفس کل است. بنابراین، سید اوصیا و سرّ انبیا، امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب (ع)، صورت عقل کل و مظهر اتم آن و سیده‌ی زنان عالم فاطمه زهرا (س) صورت نفس کلیه و مظهر آن است»^۶

از این جهت است که در اندیشه اهل عرفان برای رسیدن به مقامات معنوی امتیاز میان زن و مرد نمی‌باشد. همه مقامهایی که برای مرد متصور است، نیل به آنها مقدور زن نیز می‌باشد.^۷ چنانکه محی الدین نیز در این مورد می‌گوید: رسیدن به مقامات کمال و معنوی، مخصوص مردان نمی‌باشند؛ بلکه برای زنان نیز می‌باشند. فقط چیزی که در این مورد قابل توجه می‌باشد؛ آن است که غلبه اسم مردان است، و إلا در حقیقت رسیدن به کمال، انحصاری نبوده و اختصاص به نژاد، جنس و نوع خاصی ندارد.^۸

^۳. «وجعلناها و ابنها آية للعالمين» انبیاء، ۹۱.

^۴. تحریم، ۱۱.

^۵. اول چیزی را که خداوند خلق کرده، عقل است، کلینی اصول کافی ج ۱، ص ۱۲۰.

^۶. حسن زاده آملی، ممدالهمم فی شرح فصوص الحکم، ص ۶۴۷.

^۷. داوود قیسری، شرح فصوص الحکم، ص ۴۷۳ و ۴۷۸.

^۸. فصوص الحکم قیسیری، فص محمدی، ص ۴۷۸.

بنابراین، سرّ این که زنان مانند مردان می‌توانند به مقام والای کمال و یا از مصادیق انسان کامل کردند، آن است که مقام خلافت الهی مربوط به مقام انسانیت است و سرّ خلیفه الله بودن تعلیم اسماست که خداوند فرمود: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۹ و محور تعلیم و تعلّم هم جان آدمی است، نه بدن؛ زیرا آن که عالم می‌شود روح است و روح مرد و زن ندارد. از این رو، مولانا بلخی در سروده زیبایی چنین می‌گوید:

گفت پیغمبر که نعمت‌های حق	اندرین ایام می‌آرد سبّ
گوش و هوش دارید این اوقات را	در ربایید این چنین نفحات را....
این حمیرا لفظ تأنیث است و جان	نام تأنیث‌اش نهند این تازیان
لیک از تأنیث جان را باک نیست	روح را با مرد و زن اشراک نیست
از مؤنث و زمذکر برتر است	این نی آن جان است کز خشک و تر است
این نه جان است کافراید زنان	یا گهی باشد چنین، گاهی چنان. ^{۱۰}

با این وصف، در طول تاریخ زنان با فضیلت و با کرامت فراوان بوده که بالاترین مقام و منزلت معنوی را داشته‌اند و برخی از آنها در مقامات سیر و سلوک عرفانی از بسیاری از مردان اهل عرفان برتر بوده‌اند و مکاشفه‌هایی نیز داشته‌اند. از آن نمونه «رابعه بصریه عدویه» است که جالات معنوی فراوانی از او نقل شده است، او اهل تهجد و اشک و عرفان و عشق و محبت الهی خاصی بوده است. او سروده دارد که مضمون آن به این شرح است که با اشاره به زیباترین مقام محبت الهی، خطاب به خداوند گفته است:

تو را به دو دلیل دوست دارم، یکی به دلیل محبت من به دوست و دیگر به دلیل این که تو دوست داشتنی هستی. اما محبتی که خاست گاه آن شدّت علاقه و حبّ من به دوست، غیر تو را همه خاطر من نموده است. اما محبتی که خاستگاه آن دوست داشتنی بودن دوست، به دلیل آن است که تو همه پرده‌های و موانع را از مقابل دید من برداشته‌ای و تو را با دیده‌ی جان می‌بینم. سپاس و ستایش جهت هر دو نوع حبّ برای من

^۹. بقره، ۳۰.

^{۱۰}. مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۹۰.

است، ولی حمد و ستایش در هر دو نوع حبّ به طور ویژه از آن توسّست؛ زیرا تو بودی که آن دو توفیق و نعمت محبت خود را نصیب من کردی.^{۱۱}

با این اشاره که شد، زن در نگاه اهل معرفت و عرفان جایگاه ویژه‌ای دارد. از آن میان مولانا محمد بلخی است که حقیقت درونی خود را در آئینه شعر ظاهر کرده است. از این میان، دیدگاه او درباره زن می‌تواند به نوعی نشان دهنده تلقی عرفانی و معنوی از زن با ایمان باشد. اغلب تمثیل‌های وی به نمادپردازی ختم می‌شود. او به معرفی زنانی پرداخته که در ادیان توحیدی از آن‌ها نام برده شده است؛ زنانی که آوای توحیدی را آموزه جان خود نموده در خود تحقق بخشیده‌اند. علاوه بر آن، به لحاظ ویژگی خاص که داشته‌اند برتر از دیگر زنان بوده و از بسیاری مردان نیز بالاتر قرار گرفته‌اند. در ذیل، به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌گردد.

۱. مریم، درس آموز مردان و زنان

مولانا، در میان زنان ممتاز و مشهور به حضرت مریم علیهاسلام توجه خاص و نگاه ویژه‌ای دارد. در مثنوی و دیوان شمس، کراراً از او نام برده شده و به نام نیک وی اشاره گردیده است. مریم علیهاسلام بر اثر زهد و عبادت شایستگی‌های روحی پیدا کرد؛ فرشته وحی بر او ظاهر شد و وجودش زمینه ظهور معجزه الهی و تولد مسیح گشت. مسیحی که خود برتر از عالم جسم و دنیا بود.

مولوی در دیوان شمس چنین می‌گوید:

فریاد که آن مریم رنگی دگر است این دم فریاد کزین حالت فریاد نمی‌دانم

مولوی در دفتر دوم مثنوی، از تولد حضرت مسیح علیهاسلام، که جان جانان بود، این گونه پرده بر می‌دارد:

همچو مریم جان از آن آسیب جیب	حامله شد بر مسیح دلفریب
آن مسیحی نه که بر خشک و تر است	آن مسیحی کز مساحت بر تر است
پس ز جان جان چو حامل گشت جان	از چنین جانی شود حامل جهان

^{۱۱} ر.ک: جوادی آملی، زن در آئینه جلال و جمال، ص ۲۳۱.

مریم علیه السلام در عفاف و پاکدامنی تا جایی الگوی نمونه است که قرآن از آن به خوبی یاد کرده و در این الگو، سرمشق زنان عالم و تاریخ است. مولانا، لحظه ظاهر شدن فرشته الهی بر مریم علیه السلام را هنرمندانه و با شیوه‌ای خاص به تصویر می‌کشد تا پیام خود را در خصوص عفاف و پاکدامنی آن بانوی گرامی به بهترین و جه و به خوانندگان منتقل کند. وی می‌گوید: «روح القدس در پیکره مرد جوان در خلوت بر مریم ظاهر می‌شود؛ با زیبایی خاص و غیر قابل توصیف، که اگر یوسف او را می‌دید، از حیرت دیدارش مانند زنان مصری دست می‌برد. او (فرشته الهی) ناگهان در مقابل مریم علیها السلام آشکار می‌گردد. همچون گلی که از زمین می‌روید، و یا همچون خورشیدی که از شرق سر در می‌آورد. مریم علیها السلام در آن لحظه عریان سرگرم شست و شو است. از دیدن او که نمی‌داند کیست لرزه بر اندامش می‌افتد. چون ماهی که از آب به خشکی افتاده باشد از فساد مضطرب و هراسان می‌گردد. او در عین بی‌پناهی به خدا پناه می‌برد. از این پس مریم علیها السلام فقط سرمشق زنان نیست، بلکه انسان کامل و اسوه است که باید همه مردان و زنان به او تاسی بجویند.»

مولوی می‌کوشد تا پیام خود را در خصوص عفاف و پاکدامنی آن بانوی بزرگوار به بهترین حالت و زیباترین کلمات بیان کند و به ویژه بر این نکته تأکید دارد که پناه بردن به حق چنگ زدن به ریسمان الهی موجب امان آدمی در زندگی دنیوی و اخروی می‌شود و هنگام مرگ نیز دست‌گیری می‌کند. مولوی در بیان این مطلب چنین می‌سراید:

^{۱۲}. مولوی، ۱۳۶۰، دفتر دوم، ب ۱۱۸۴ به بعد.

دید مریم صورتی بس جان‌فزا	جان‌فزایی دل‌ربایی در خدا
پیش او بررست از روی زمین	چون مه و خورشید آن روح الامین
از میان بررست خوبی بی نقاب	آنچنان کز شرق روید آفتاب
لرزه بر اندام مریم اوفتاد	کو برهنه بود و ترسید از فساد
صورتی که یوسف ار دیدی عیان	دست از حیرت بریدی چونان زنان
گشت بی‌خود مریم و در بی‌خودی	گفت بجهم در پناه ایزدی
زانکه عادت کرده بود آن پاک جیب	در هزیمت رخت بردن سوی غیب
چون جهان را دید ملکی بی‌قرار	حازمانه ساخت زان حضرت نثار
از پناه حق حصاری به ندید	یورتگه نزدیک آن دژ برگزید ^{۱۳}

گفت روح الامین مریم را که من رسول حقم به تو، آشفته مشو و پنهان مشو از من، که فرمان این است:

بانگ بر وی زد نمودار کرم	که امین حضرتم از من مرم
از سرافرازان عزت سرمکش	ازچنین‌خوش‌محرمان خود در مکش
این همی گفت و ذبالة نور پاک	از لبش می‌شد پیایی بر سماک
از وجودم می‌گریزی در عدم	در عدم من شاهم و صاحب علم
مریما بنگر که نقش مشکلم	هم هاللم هم خیال اندر دلم
من چون صبح صادقم از نور رب	که نگردد گرد روزم هیچ شب ^{۱۴}

مولانا در بیان تکریم و تمجید مریم علیهاالسلام وجود او را واسطه قرار می‌دهد و به این مطلب می‌پردازد که پناه بردن به حق تأثیرات بسیاری در زندگی دنیوی و اخروی و هنگام مرگ انسان دارد.

^{۱۳}. همان، دفتر سوم، ص ۵۶۶-۵۶۹، بیت ۳۷۰۰ به بعد.

^{۱۴}. همان، دفتر سوم، بیت ۳۷۶۹، ص ۵۶۹.

مریم علیهاالسلام حامله نور خدا بود^{۱۵} چون در هنگام وضع حمل، به اعجاز الهی آب از زیر پایش روان گشت و خرماي تازه از درخت خشکیده به زمین ریخت. ماجرای مریم علیهاالسلام یک ماجرای عادی نبود، بلکه مریم جانش را شایسته این عنایت خاص الهی کرده بود که از عالم غیب برای او میوه تازه می آمد. سپس مولانا می گوید:

تو هم بیرون رو از چرخ و زمین زود که تا بینی روان از لا مکان آب
از آن نخل است خرماهای مریم نه ز اسباب است و زین ابواب آن آب^{۱۶}

مولانا می گوید: یکی از راه های بنیادین عرفا اعتماد و اطمینان کامل به خداوند است و این نعمت های غیر مترقبه ای که برای مریم می رسید از وثوق و اعتماد کامل مریم علیهاالسلام به حق بود. در فیه ما فیه آمده: «زکریا هر روز او را طعامی می آورد، در گوشه مسجد جنس آن آنجا می یافت. گفت: ای مریم، آخر وصی تو منم، این از کجا آمدی؟ گفت: چون محتاج طعام می شوم و هر چه می خواهم حق می فرستد. کرم و رحمت او بی نهایت است و هر که بر او اعتماد کرد هیچ ضایع نشد.»^{۱۷}

باز مولانا، در مثنوی می گوید: یکی از راه های تعالیم عرفا اظهار نیاز و احتیاج به درگاه خداوند از روی اضطرار است. اگر بنده سراپا نیاز از روی اضطرار از خدا چیزی بخواهد، هر چند در ظاهر محال به نظر آید، حتماً احتیاجش برطرف می شود. نمونه کامل آن حضرت مریم علیهاالسلام است. او که سراپا درد و نیاز اضطرار بود. در حالی که به ناپاکی متهمش کرده بودند، لطف خداوند به مصداق «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ...» نیاز او را برطرف کرد و طفل نوزاد او در آغوشش به سخن آمد و دهان به حقایق باز کرد و پاسخ گفت:

آن نیاز مریمی بودست و درد که چنان طفلی سخن آغاز کرد
جزو او بی او برای او بگفت جزو جزوت گفت دارد در نهفت
دست و پا شاهد شوندت ای رهی منکری را چند دست و یا نهی
ور نباشی مستحق شرح و گفت ناطقه ناطق تو را دید و بخفت

^{۱۵}. مولوی، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۲۸۷.

^{۱۶}. همان، ج ۱، ص ۱۷۹.

^{۱۷}. بلخی، ۱۳۶۲، ص ۱۷۴.

هر چه روید از پی محتاج رست تا بیابد طالبی چیزی که جست
 حق تعالی گر سموات آفرید از برای دفع حاجات آفرید
 هر کجا دردی، دوا آنجا رود هر کجا فقری، نوا آنجا رود^{۱۸}

نکته دیگر اینکه در اندیشه مولانا، حضرت مریم علیه السلام تنها یک زن متقی و پارسا نیست، بلکه به عنوان یک انسان کامل و متبلور و متجسم به فضایل معنوی است که سرمشق سالکان اعم از زن و مرد می باشد؛ و در عین اینکه او مادر پیامبر اوالعزم بود که این خود بخشی از منزلت و کمال اوست. مولانا به مریدان و صاحبان عقل سلیم این گونه اشاره دارد:

شیرجان زین مریمان خور چون که زاده ثانیئی تا چو عیسی فارغ آیی از بنین واز بنات
 با مطلع:

چون نداری تاب دانش چشمبگشاد رصفات چون نبینی بی جهت را نور او بین در جهات
 حوریان بین نوریان بین زیر این ازرق تُتَّقِ مسلمات مؤمنات قانتات تائبات
 جان کهنه می فشان و جان تازه می ستان در فقری می خرام و می ستان زیشان زکات^{۱۹}

صدیقه بودن حضرت مریم علیها سلام: بیان مولانا، که می گوید: حضرت مریم علیها سلام فرشته الهی را دید و حرف او را تصدیق نمود و آن را باور کرد. مضمون این آیه کریمه است که خداوند فرمود: «أُمُّهُ صَدِيقَةٌ»^{۲۰} یعنی: حضرت عیسی علیه السلام دارای مادری بود که سخن فرشته را تصدیق کرد. و حضرت مریم علیه السلام این قابلیت را در اثر رکوع و سجود و خضوع به دست آورد. «وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ لَهَا وَ كَانَتْ مِنَ الْقَائِمِينَ»^{۲۱}

^{۱۸} . مولوی، ۱۳۶۰، دفتر ۳، ب ۳۲۰۴ به بعد.

^{۱۹} . مولوی، ۱۳۸۵، دیوان شمس، ص ۱۸۵، غزل ۳۸۶.

^{۲۰} . مائده: ۷۵.

^{۲۱} . مریم: ۱۲.

علت صدیقه بودن حضرت مریم علیها سلام، آن کسی است که او، هم اخباری را که دیگران باور داشتند تصدیق کرد و هم حقیقتی را که در نظر آنان استبعاد داشت. به همین دلیل بود که دهان به تهمت وی گشودند. و آن صدیقه بزرگوار پس از دیدن فرشته الهی، به گفتار او اطمینان پیدا کرد و علامت نطبلید. از اینجاست که سر صدیقه بودن حضرت مریم به خوبی تبیین می‌گردد. مولانا شبه برتری مریم را بر حضرت زکریا علیه السلام مطرح می‌کند و می‌گوید: زکریا با اینکه نبی بود، بشارت الهی را بدون علامت و نشانه قبول نکرد و عرض کرد: «رب اجعل لی آیه»^{۲۲} البته این کار حضرت زکریا از روی شک نبود، بلکه برای باز یافتن به مقام طمأنینه بود؛ همچنان که در انبیای دیگر نیز نمونه‌هایی وجود دارد. بنابراین، صدیقه بودن و مقام والای حضرت مریم، هیچ‌گونه نقضی بر دیگران وارد نخواهد کرد. مولانا، در بیان شعری خود از این مطلب سخن می‌گوید.

۲. مادر یحیی علیها سلام و کرامت

یکی دیگر از زنان نمونه که مقامات معنوی را کسب نمود و وجودش شایستگی ظهور معجزه الهی را پیدا کرد، خاله حضرت مریم «مادر حضرت یحیی علیه السلام» است. او نیز همزمان با حاملگی مریم، در سنین پیری و یائسگی به تقدیر الهی باردار شد و پیامبر عظیم الشانی را به دنیا آورد. مولانا در داستان مادر حضرت یحیی علیه السلام می‌گوید: مادر یحیی چون با مریم روبه‌رو می‌شد، جنین او در شکم، به جنین مریم سر کرنش و خضوع فروود می‌آورد. وی این امر خارق‌العاده را به فراست دریافت و به مریم خبر داد که در درون او پیامبر اولوالعزم است. مریم گفت: من در شکم، سجده طفل خود را حس کرده‌ام:

مادر یحیی به مریم در نهفت	بیشتر از وضع حمل خویش گفت
که یقین دیدم درون تو شه است	که اولوالعزم و رسول آگه است
چون برابر او فتادم با تو من	کرده سجده حمل من اندر زمن
این جنین مر آن جنین را سجده کرد	کز سجودش در تنم افتاد درد
گفت مریم من درون خویش هم	سجده دیده زین طفل اندر شکم ^{۲۳}

^{۲۲}. آل عمران: ۴۱/مریم: ۱۰.

^{۲۳}. مولوی، ۱۳۶۰، دفتر دوم، ۲۶۰۰ به بعد.

مولانا، پس از طرح این موضوع، ماجرای اشکال مقدر را پیش می‌آورد که چگونه مادر یحیی مریم را دید، در حالی که مریم علیهاسلام بعد از آنکه حامله شد به شهر بازنگشت، تا اینکه فارغ شد. سپس این گونه پاسخ می‌دهد و می‌گوید: آنکه اهل خاطر باشد، هر چه در آفاق غایب است، او را حاضر می‌بیند و با چشم بسته هم می‌تواند دوست را ببیند.

ابله‌ها گویند کین افسانه را	خط بکش زیرا دروغ است و خطا
مریم اندر حمل جفت کس نشد	از برون شهر او واپس نشد
از برون شهر آن شیرین فسون	تا نشد فارغ نیامد خود برون
چون بزادش آنگهانش بر کنار	تر گرفت و برد تا پیش تبار
مادر یحیی کجا دیدش که تا	گوید او را این سخن در ماجرا

مولوی در جواب اشکال ایشان می‌گوید:

این بدانند کانک اهل خاطر است	غایب آفاق او را حاضرست
پیش مریم حاضر آید در نظر	مادر یحیی که دورست از بصر ^{۲۴}

آن مادران بزرگوار نیز به فراست این حقیقت را دریافته بودند که حامل چه انسان‌هایی هستند. این کرامت را اگر با معجزه‌ای که در مردان پیش می‌آید مقایسه نماییم نتیجه ظریف و جالبی خواهد داشت. معجزه مردان غالباً بیرون از خودشان پیش می‌آید. همانند طوفان نوح، ناقه صالح، آتش ابراهیم و مانند آن. اما این دو مادر و بانوی بزرگوار نیز در آن شرایط به نحوی قابلیت آن را پیدا کردند تا معجزه الهی در وجودشان ظهور یابد.

از شخصیت معنوی زن و مقام والای او در فرهنگ وحی به عظمت یاد شده است و اختصاص به قرآن ندارد. در انجیل، تورات و صحف ابراهیم علیه‌السلام نیز این مسئله مطرح بوده است. اگر مردان جزو اولیای

^{۲۴}. همان.

الهی قرار گرفته و در زمره صالحان و صدیقین قرار داشته‌اند زنان نیز از این گونه عظمت برخوردار بوده‌اند. مقام طمأنینه و یقین، نتیجه تهذیب نفس و تزکیه دل و جان است و این راهی است که جامع بین مرد و زن است. نتیجه تهذیب آن است که انسان را با ماورای طبیعت مأنوس و از اهل شهود گرداند. بنابراین، اگر راه باز است و منحصر به مردان هم نیست، پس هیچ‌گونه استبعادی ندارد که مادر یحیی، جنین حضرت مریم را از فاصله دور به طریق شهودی ببیند و این پیشامد را به او بشارت دهد:

فیض روح القدس از بار مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد^{۲۵}

۳. مادر موسی، محل وحی الهی^{۲۶}

در داستان شعری مولانا نیز درباره مادر حضرت موسی علیه‌السلام آمده است: خداوند به مادر حضرت موسی علیه‌السلام وحی فرستاد که فرزندت را به دریا بینداز و امیدوار باش و شیون مکن که او را به تو باز می‌گردانم.^{۲۷} البته مولانا چنین آورده است که در ابتدا به مادر موسی وحی آمد که او را به تنور بیندازد و فرمان به دریا انداختن دومین وحی بود که به وی شد. هر چند قرآن کریم به این مطلب اشاره‌ای ندارد، ولی در قصص قرآن این ماجرا مطرح شده است. مولانا، نحوه به آتش انداختن و سپس به دریا انداختن موسی علیه‌السلام را این گونه به شعر آورده است:

وحی آورد سوی زن زآن با خبر که ز اصل آن خلیل است این پسر
زن به وحی انداخت او را در شرر بر تن موسی نکرد آتش اثر
باز وحی آمد که در آبش فکن روی در امید دار و مو مکن^{۲۸}

اما قرآن کریم به دور از پندار انسان‌ها سه زن نمونه را نام می‌برد که از حریم حق دفاع کردند. در حالی که پندار انسان‌ها بر این است که ایستادن در برابر ظلم و ستم در شأن مردان است. این سه زن یک فرستاده

^{۲۵}. حافظ.

^{۲۶}. البته این وحی، به معنای مصطلح نمی‌باشد که از آن تلقی رسالت گردد؛ بلکه بسیاری از اهل تفسیر آن را به الهام تفسیر کرده‌اند.

^{۲۷}. اذ اوحینا الی أمک ما یوحی أن اقدفیه فی التابوت فاقد فی الیم. طه: ۲۸ و ۲۹/قصص: ۷-۱۳.

^{۲۸}. مولوی، ۱۳۶۰، دفتر چهارم، ب ۹۵۰ به بعد.

الهی را از کشته شدن به دست فرعون نجات دادند. خداوند آن‌ها را وسیله تربیت و نجات حضرت موسی علیه‌السلام قرار می‌دهد و به عنوان الگو از آنان یاد می‌کند. این سه زن عبارت بودند از: مادر حضرت موسی علیه‌السلام، خواهر موسی علیه‌السلام و آسیه زن فرعون، خداوند به مادر موسی علیه‌السلام فرمود: بچه را به دریا بینداز، به خواهر موسی علیه‌السلام نیز دستور داد: جعبه را دنبال کن و در پایان راه، به آسیه زن فرعون الهام بخشید که بگو: لا تقتلو عسی أن ینفعنا أو نتخذہ ولدًا^{۲۹} در نتیجه، عملکرد اسرارآمیز این سه زن، زمینه رشد و تربیت حضرت موسی علیه‌السلام را فراهم کرد تا بساط ظلم فرعون برچیده شد.

۴. آسیه، مشتاق هدایت فرعون

زن در باب تربیت فرزند مظهر ربوبی خداوند است؛ همان‌گونه که مادر نقش مؤثر در تربیت فرزند دارد. که نشانه لطف خداوند است:

مادران را دأب من آموختم چون بود لطفی که من افروختم^{۳۰}

زن در باب تربیت و هدایت شوهر به سوی حق نیز سهم بسزایی دارد.

مولانا، در این داستان می‌گوید: پس از آنکه حضرت موسی علیه‌السلام فرعون را به توحید و یگانه‌پرستی دعوت کرد. فرعون آن را با همسرش در میان گذاشت. و پس از آن، به خوبی نشان داد که آسیه از چه راه‌های عاطفی وارد شد تا فرعون را متقاعد کند که پیام حضرت موسی علیه‌السلام را قبول کند. و در این راه، در نهایت پافشاری به فرعون می‌گوید: هیچ می‌دانی چه وعده‌ای به تو رسیده و خداوند از ابلیسی چون تو تفقد کرده است؟ اگر این دعوت به گوش خورشید می‌رسید، در پی اجابت آن سرنگون به زیر می‌آمد. مولانا در بیان این مطلب چنین می‌سراید:

باز گفت او این سخن با آسیه	گفت جان افشان برین‌ای دل سیه
بی عنایت‌هاست متن این مقال	زود در یاب این شه نیکو خصال
وقت کشت آمد زهی پرسود گشت	این بگفت و گریه کرد و گرم گشت

^{۲۹}. قصص: ۹.

^{۳۰}. مثنوی دفتر چهارم، ب، ۳۵۹۰.

برجهید از جا و گفتا بخ لک	آفتابی تاج گشت ای کلک
عیب کل را خود بپوشاند کلاه	خاصه چون باشد کله خورشید و ماه
هم در آن مجلس بشنیدی تو این	چون نگفتی آری و صد آفرین
این سخن در گوش خورشید ار شدی	سرنگون بر بوی این زیر آمدی
هیچ می‌دانی چه وعده ست و چه داد	می کند ابلیس را حق افتقاد
چون بدین لطف آن کریمت باز خواند	ای عجب چون زهرهات بر جای ماند
زهرهات ندرید تا زآن زهره است	بودی اندر هر دو عالم بهره است
غافلی هم حکمت است و این عمی	تا بماند لیک تا این حد چرا
غافلی هم حکمت است و نعمت است	تا بپرد زود سرمایه ز دست
لیک نی چندانک ناسوری شود	زهر جان و عقل رنجوری نشود ^{۳۱}

مولوی در این حکایت نکات ظریفی را در ایمان آوردن به خداوند بیان می‌دارد. وقتی فرعون، با همسر خود آسیه درباره ایمان آوردن به خدای موسی علیه‌السلام مشورت می‌کند، آسیه با شادی تمام برمی‌جهد و او را تشویق می‌کند. وی گوید: چرا همان لحظه که او ایمان را بر تو عرضه داشت، این کار را نکردی تا بهره دو جهان نصیب گردد و چگونه توانستی بر جای خود بمانی و زهرهات ندرید؟ آن زهره‌ای که برای خدا پاره شود، همچون شهیدان از نعمت دو جهان برخوردار می‌گردد:

زهره‌ای کز بهره حق بر دَرَد چون شهیدان از دوعالم برخوردار

ولی این تلاش آسیه به جایی نرسید؛ چرا که فرعون با مشاور نادان خودهامان مشورت کرد وهامان او را از این راه بازداشت.

خرمن فرعون را داد و بباد	هیچ شه را این‌چنین صاحب مباد
لقمه دولت رسیده تا دهان	از گلوی او بریده ناگهان ^{۳۲}

^{۳۱}. مولوی، ۱۳۶۰، دفتر چهارم، ب ۳۵۹۷-۲۶۱۰.

^{۳۲}. همان، دفتر چهارم، ب ۲۷۷۱ به بعد.

به هر حال، کوشش آسیه برای نجات فرعون یک شیوه تبلیغی و تربیتی ظریفی است که در قالب تمثیل‌ها و حکایت‌ها بیان شده است.

قرآن کریم، از زن فرعون به عنوان نمونه یاد کرده و او را از جمله شایستگان به شمار آورده است. آنچه جوهره اصلی ایمان را در توحید و یگانه پرستی ظهور می‌دهد، آگاهی او از مسئله تولی و تبّری است؛ یعنی با چه کسی دوست و با چه کسی دشمن باشد. دیگر اینکه آسیه شاهد ایمان را چشیده بود و آن را با فرعون نیز در میان گذاشت. آسیه به فرعون می‌گوید: تو با یک گل که می‌خریدی، گلزار را عوض می‌گرفتی و این اگر یک دانه می‌دادی، درختشان را به جای آن می‌ستادی:

خود که یابد این‌چنین بازار را	که به یک گل می‌خری گلزار را
دانه‌ای را صد درختستان عوض	حبّه‌ای را آمدت صد کان عوض
کان ا الله دادن آن حبّه است	تا که کان الله له آید به دست ^{۳۳}

مولوی سپس مثال قطره‌ای را می‌آورد که وقتی به دریا می‌پیوندد، اگرچه در ظاهر فانی شده، ولی در حقیقت بقا یافته است. انسان نیز با ایمان آوردن خداوند، هستی دائم یافته است.

هین بده‌ای قطره خود را این شرف	در کف دریا شو ایمن از تلف
خود کرا آید چنین دولت به دست	قطره را بحری تقاضاگر شدست
الله الله زود بفروش و بخر	قطره ها ده بحر پر گوهر ببر
الله الله هیچ تاخیری مکن	که ز بحر لطف آمد این سخن ^{۳۴}

^{۳۳}. همان، دفتر چهارم، ب ۲۶۵۲ به بعد.

^{۳۴}. همان.

لطف اندر لطف این کم می‌شود کاسفلی بر چرخ هفتم می‌شود
هین که یک بازی فتادت بوالعجب هیچ طالب این نیابد در طلب^{۳۵}

فرعون می‌گوید: باید با وزیر خود مشورت کنم و نتیجه آن می‌شود که شد:

گفت با هامان بگویم ای ستبر شاه را لازم بود رأی وزیر
گفت با هامان مگو این راز را کور کمپیری چه داند باز را^{۳۶}

مولوی در اینجا هامان را به آن پیرزنی تشبیه می‌کند که باز سلطان را یافت و ناخن و منقار و پرش را از روی دوستی و نادانی برید:

نخوت شاهی گرفتش جای پند تا دل خود را ز بند پند کند
که کنم با رأی هامان مشورت کوست پشت ملک و قطب مقدرت
عرق جنسیت چنانش جذب کرد کان نصیحت‌ها به پیشش گشت سرد
کافران هم جنس شیطان آمده جانشان شاگرد شیطان آمده
زانکه هر بدبخت خرمن سوخته می‌نخواهند شمع کس افروخته^{۳۷}

ماجرای آسیه (همسر فرعون) که در قرآن کریم آمده، به خوبی آشکار می‌کند که او چه دردی داشت و با چه کسی سوز دلش را در میان می‌گذاشت. آسیه به خداوند این‌گونه بیان می‌دارد: «پروردگارا، نزد خود در بهشت برای من خانه بساز و مرا از فرعون و کردارش نجات‌بخش و مرا از دست ستمگر برهان»^{۳۸}.

^{۳۵}. همان.

^{۳۶}. همان.

^{۳۷}. همان.

^{۳۸}. تحریم: ۱۱.

زن فرعون، سمبل انسانیت، الگوی شرافت و نمادی از موحد خالص و خداجوست؛ زیرا او در خانه‌ای به یاد توحید و یگانگی است که نه تنها در آنجا یادی از خدای یکتا نیست، بلکه صاحبش به دشمنی با یکتاپرستی برخاسته و در مقام ستیزه‌گری با آن پرداخته بود؛ چرا که فرعون خود را پروردگار بزرگ‌تر مردم می‌دانست: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»^{۳۹} و برای ایشان خدایی غیر از خود نمی‌شناخت: «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي»^{۴۰}.

علت شایستگی دیگر آسیه این است که او در مناجاتش با خدا، تنها نجات از فرعون و عمل او را طلب نمی‌کند، بلکه بعد از این نجات، جوار رحمت ابدی او (بهشت) را می‌خواهد. از طرفی، او با کمال آسایش و راحتی در کاخ فرعون زندگی می‌کند؛ ولی این آسایش، در آن فضای تاریک جهل، با روح یکتاپرستی و عشق توحیدی او سازگاری ندارد. از این روست که از آن برائت می‌جوید. قرآن کریم از او به عنوان الگوی نمونه، اعم از مرد و زن مؤمن، یاد می‌کند و می‌فرماید: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ...»^{۴۱} یعنی: زنی فرعون الگویی برای همه کسانی است که ایمان آورده‌اند.

۵- بلقیس و مدیریت سالم

مدیریت اجتماعی و آیین حکومتی صحیح یکی از اصول اساسی زندگی بشری است، زیرا زندگی سالم که به دور از هرگونه دغدغه‌های اجتماعی بوده و امنیت و آسایش جامعه در سایه مدیریت صحیح و سالم است که به کمال رسیده و سعادت خود را در می‌یابد.

مولانا، از میان قصه‌های قرآنی، به داستان ملکه سبا پرداخته و به نمونه‌هایی از مدیریت سالم او اشاره کرده است. مدیریت صحیح بلقیس بیانگر عقل سلیم او می‌باشد. پس از آنکه حضرت سلیمان(ع) نامه‌ای به او فرستاد و او را به یکتاپرستی دعوت نمود، او بدون اینکه واکنش بی جا از خود نشان دهد و دعوت‌نامه حضرت سلیمان(ع) را منافی با مقام خود بداند، از راه صحیحی وارد شد و آن را با مشاورانش در میان گذاشت. وی سپس از راهی وارد می‌شود تا حقانیت حضرت سلیمان را آزمایش نماید تا بفهمد آیا واقعاً وی فرستاده خداست که او را به یکتاپرستی می‌خواند، یا اینکه از حقیقت برخوردار نبوده و چشم طمع به

^{۳۹} . نازعات: ۲۴.

^{۴۰} . قصص: ۳۸.

^{۴۱} . تحریم: ۱۱.

قدرت و حکومت او دارد. برای روشن شدن حقیقت، در مرحله اول هدایایی برای حضرت سلیمان فرستاد تا بداند واکنش او چگونه است؛ اگر هدایا را پذیرفت و خوشحال شد، معلوم می‌شود که دعوت او برای یکتاپرستی نبوده، بلکه برای طمع‌ورزی‌های دنیایی بوده است. در این صورت، باید با تدبیر دیگری وارد کار شود. وقتی که هدایا به دست حضرت سلیمان(ع) می‌رسد، نه تنها از آن استقبال نمی‌کند، بلکه به فرستاده بلقیس می‌فهماند که اهل این‌گونه کارها نیست و به او می‌گوید: اگر شما از این‌گونه هدایا لازم داشته باشید، بهتر از آن را به شما خواهیم داد.^{۴۲} پس از این ماجرا بود که بلقیس به حقیقت رسید و او را فرستاده یکتا دانست و بر آن شد که نزد حضرت سلیمان رود.

از اینجا است که مولانا می‌گوید:

رحمت صد تو بر آن بلقیس باد	که خدایش عقل صد مژده بداد
هدهدی نامه بیاورد و نشان	از سلیمان چند حرفی با بیان
خواند او آن نکته‌های باشمول	با حقارت ننگرید اندر رسول
چشم هدهد دید و جان عنقاش دید	حس چو کفی دید و دل درپاش دید ^{۴۳}

مولوی در اینجا به این نکته اشاره دارد که کافران چون چشم حس داشتند پیامبر اکرم(ص) را انکار کردند:

عقل با حس زین طلسمات دو رنگ	چون محمد با ابوجهلان بجنگ
کافران دیدند احمد را بشر	چون ندیدند از وی آن شق القمر
خاک زن در دیده حس بین خویش	دیده حس دشمن عقل است و کیش
دیده حس را خدا اعماش خواند	بت‌پرستش گفت و ضد عاش خواند
زانک او کف دید و دریا را ندید	زانک حالی دید و فردا را ندید ^{۴۴}

^{۴۲} نمل، ۳۶.

^{۴۳} همان، دفتر دوم، ب ۱۶۱۵ به بعد.

^{۴۴} همان.

مولوی انسان‌ها را به حق‌جویی و حق‌خواهی دعوت می‌کند تا بتوانند همچون بلقیسی دل و جان بینا و بصیر داشته باشند و با حقارت به سلیمان زمان نگاه نکنند:

ذره زان آفتاب آرد پیام	آفتاب آن ذره را گردد غلام
قطره‌ای کز بحر وحدت شد سفیر	هفت بحر آن قطره باشد اسیر
گر کف خاکی شود چالاک او	پیش خاکش سر نهد افلاک او ^{۴۵}

عقل مرده در بیت مولانا، حکایت از مضمون حدیثی دارد که از انسان جاهل و بی‌تدبیر به مرده یاد کرده است: «العاقل احياء بين الاموات»^{۴۶}

و کلمه «صد» نشانه کثرت است؛ یعنی چه بسیار انسان‌هایی که از عقل سلیم برخوردار نبوده و تدبیر عاقلانه نداشته‌اند. و صد رحمت بر بلقیس باد که از راه عقل وارد شد و عمل عاقلانه از خود برجا گذاشت. دیگر اینکه، ستایش عقل بلقیس از اینجا پیداست که در محدوده حواس ظاهری گرفتار نشد و در هدهد، حقیقت را فراتر از ظاهر دریافت.

امام خمینی (ره) که خود از سالکان وارسته و عاشق کوی وصال حق بود، با ریاضت‌های صحیح انسانی به حقیقت رسید؛ محبوب خود را دریافت و به او ایمان آورد. مقام‌ها و نام و نشان‌های دنیا مسیر او را منحرف نکرد، تا اینکه با کمال اطمینان به سوی حق شتافت. او رسیدن به این آرزوی عاشقانه را به کار رسیدن بلقیس و بارگاه حضرت سلیمان تشبیه می‌کند و می‌فرماید:

گر بار عشق را رضا می‌کشی چه باک	خاور بجا نبود و یا باختر نبود
بلقیس‌وار گر سوی عشقش نمی‌روم	ما را به بارگاه سلیمان گذر نبود ^{۴۷}

^{۴۵}. همان.

^{۴۶}. ترجمه، میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۷۵.

^{۴۷}. امام خمینی، ۱۳۷۲، غ: ۶۹.

نامه حضرت سلیمان(ع) که وعده‌اش با وعید آمیخته بود و تهدیدش با نوید همراه بود به ملک سبا رسید. او برای پذیرش حق آمده شد. در حالی که آن زن قدرت‌ش از سلاطین دیگر کمتر نبود. حضرت سلیمان(ع) قبلاً نامه‌هایی به سلاطین مرد فرستاده بود. اما او عاقل‌تر از مردان عمل کرد و بعد از رسیدن نامه آن را با احترام و کرامت قبول کرد و با مشاوران خود در میان گذاشت و به آنان گفت: ما از نظر مسائل سیاسی و قدرت نظامی کمبودی نداریم و قدرتمندیم و تصمیم‌گیری با شماست و شما مسئول کشورید^{۴۸}. با این تصمیم، تدبیر صحیح و عقل سلیم ملکه سبا آشکار می‌گردد. وی راه عاقلانه‌ای را در پیش می‌گیرد که پیش از آن هیچ‌کس از این مسیر نرفته و از آن تدبیر، قبل از او کسی استفاده نکرده است اگر کسی بخواهد بفهمد که آل فرعون عاقل‌ترند یا این زن، آل نمرود عاقل‌ترند یا این زن، سلاطینی که عیسی مسیح با او روبرو بودند؛ یا این زن، وقتی که در فرهنگ قرآن مراجعه کردند، خواهد فهمید که این زن از همه عاقل‌تر بوده و هیچیک از سلاطین پیشین تدبیر این زن را نداشتند.^{۴۹}

سرانجام بلقیس راهی بارگاه حضرت سلیمان(ع) شد و پس از مناظره و مباحثه با او، گفت: «رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَ اَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمَانَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ»^{۵۰}؛ خدایا، من از اینکه تو را نپرستیدم به خودم ستم کردم و من همراه سلیمان به کوی تو می‌آیم. عقل سلیم بلقیس بعد از اینکه ایمان آورد، باز هم آشکار گردید و عاقلانه سخن گفت. وی گفت: من همراه سلیمان به سوی تو می‌آیم. او نگفت من مسلمان سلیمانم، بلکه گفت: من مسلمان توام، ولی در این راه با سلیمان به سوی تو می‌آیم. از این روست که خداوند از این ماجرا به عنوان مسئله‌ای عظیم و عبرت‌آموز یاد می‌کند.

مولوی در ادامه می‌گوید: عشق مُهر خاموشی بر لب می‌نهد چنان‌که شخص گویی اگر لب باز کند، گوهری از دهان او بیرون می‌پرد، و یا همای سعادت بر سر او نشسته که اگر تکانی بخورد، یا حرفی بزند آن مرغ پرواز می‌کند. بلقیس نیز مقام سلیمان و بالاتر از آن، وحدانیت خدا را دریافت و پادشاهی رارها کرد و ملازم سلیمان شد:

^{۴۸}. نمل: ۲۳.

^{۴۹} جوادی آملی، زن در آینه جلال و جمال، ص ۲۸۹ و ۲۹۰.

^{۵۰}. نمل: ۴۴.

زن ها با دیدن حضرت یوسف(ع) که مظهر جمال جمیل حضرت حق است ناگهان عاشق می گردند و از خود بی خود می شوند، مولانا می گوید: ای آنان که عقل و تدبیر شما از زنان کمتر است، فدای آن جمال گردید که او مظهر جمال حق است. آل فرعون و نمرود هیچ بهره ای از مظهر جمال ایزدی و فرستادگان الهی نگرفتند، در حالی که همه مرد بودند. ولی بلقیس که یک زن بود با تدبیر صحیح از مظهر جمال به صاحب جمال رسید و با حضرت سلیمان(ع) به کوی او بشتافت و مورد عنایت حق قرار گرفت و در قرآن کریم از او به خوبی یاد کرد.

نمونه هایی از مقامات عرفانی در زن

اساس مقامات معنوی که کشف و شهود و رسیدن به حقیقت است از راه تزکیه نفس و اخلاص به دست می آید و از این راه است که خود را مظهر تجلیگاه اسماء الهی قرار می دهد. نکته دیگر اینکه چون راه رسیدن به معارف الهی دشواری هایی دارد، هر سالکی با همان استعداد خود راهی را انتخاب نموده و در آن مسیر از خدای خود مدد می جوید. این راه برای همه باز است؛ چه زن باشد و چه مرد. در باب درک معارف و گرایش قلبی گرایش قلبی در زن بیش از مرد است. و اینکه زن زودتر گریه می کند و به خاطر آن است که دستگاه پذیرش او ظریف تر و عاطفی تر از مرد است و مهم ترین راه، ذکر و یاد خداوند است که انعطاف پذیری، مقدمه آن است. و در این مقام، اگر زن ها و زودتر از مرد ها لبیک نگویند دست کم همصدا خواهند بود.

مولوی در این باره اشاره لطیفی دارد؛ می گوید: زن بر عاقلان غلبه دارد، اما جاهلان و کسانی که سختی دل دارند بر زن غلبه می کنند. وی می گوید: پیامبر اکرم(ص) که همه عالم شیفته گفتار او بودند، دوستدار صحبت با همسر خویش بود:

آنک عالم بنده گفتش بدی	یا حمیرا می زدی
ظاهراً بر زن چون آب ار غالبی	باطناً مغلوب و زن را طالبی

^{۹۱}. همان، دفتر پنجم، ب: ۳۲۳۵.

اینچنین خاصیتی در آدمی است مهر حیوان را کم است، آن از کمی است

گفت پیغمبر که زن بر عاقلان	غالب آید سخت و بر صاحب‌دلان
باز بر زن جاهلان غالب شوند	کاندر ایشان خوی حیوان است بند
کم بودشان رقت و لطف و داد	زائک حیوان است غالب بر نهاد
مهر و رقت وصف انسانی بود	خشم و شهوت وصف حیوانی بود
پرتو حق است آن معشوق نیست	خالق است آن گوئیا مخلوق نیست ^{۵۲}

مادر، مظهری از صفات خداوند

مولانا، در بعد دیگر از معنویت و حالات عرفانی زن در اشعارش، به مقام والا و معنوی مادر پرداخته است. مادر در اشعار مولانا، مظهری از صفات خداوند است و خداوند در بسیاری از صفات خود در وجود مادر تجلی کرده و او را مظهر امنیت، رحمت، عطف، محبت و ربوبیت خود قرار داده است. در ذیل، به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌گردد:

الف. مادر مظهر امنیت

مادر مظهر پناهگاه و امنیت برای کودک است. طفل پناهی جز مادر نمی‌شناسد؛ حتی در حال خشونت و سیلی خوردن از مادر، باز هم رو به او می‌آورد و دست به سویش دراز می‌کند و از او کمک می‌جوید؛ چنان که همه انسان‌ها نسبت به خداوند این گونه‌اند. انسان در تمام حوادث تلخ و شیرین و در تنگناها از همه دل بریده به او رو می‌آورد. مولانا، این معنی را در قالب سخن خداوند که به وسیله وحی دل با موسی(ع) گفته است بیان می‌دارد.

^{۵۲}. همان دفتر دوم، بیت ۲۴۲۷ به بعد.

گفت موسی را به وحی دل خدا	کای گزیده دوست می‌دارم تو را
گفت چه خصلت بود ای ذوالکرم	موجب آن تا من آن افزون کنم
گفت چون طفلی به پیش والده	وقت قهرش دست هم در وی زده
خودنداند که جز او دیار هست	هم از و مخمور هم از اوست مست
مادرش گر سیلی‌ای بر وی زند	هم به مادر آمده بر وی تند
از کسی یاری نخواهد غیر او	اوست جمله شرّ او و خیر او
خاطر تو هم ز مادر خیر و شر	التفاتش نیست جاهای دگر ^{۵۳}

ب. مادر مظهر محبت

مولانا، در کلیات شمس غزل عرفانی زیبایی دارد که در آن مظهر حبّ الهی را در وجود مادر به نمایش می‌گذارد. وی ماجرای به دریا انداختن حضرت موسی(ع) و هراسان بودن مادر او، الهام خداوند به او که موسی(ع) را به تو باز می‌گردانم، و همچنین نگرفتن حضرت موسی(ع) پستان دایگان دیگر را، به محبت ازلی خداوند پیوند می‌دهد و یادآوری می‌کند که عشق بنده باید «خالصاً لوجه الله» باشد به دیگری توجه کند؛ زیرا مقتضای نخست چنین است:

دوش‌چه خورده‌ای دلاراست بگو نهان مکن	کان‌توبدیده‌روی من، روی به این و آن مکن...
شیر چشید موسی از مادر خویش ناشتا	گفت که مادرت منم میل به دایگان مکن ^{۵۴} .

از سوی دیگر، مولانا به عشق و محبت الهی که فطری هر انسان است اشاره دارد. محبت مادر نیز در نهاد و فطرت هر انسانی وجود دارد؛ چنان که محبت مادر دارای نشانه‌هایی است که در میان جمعی از مادران،

^{۵۳}. مثنوی، دفتر چهارم، ب: ۲۹۲۱ به بعد.

^{۵۴}. مولوی، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۱۲۲.

چراغ او به فرزند می‌درخشند و فرزند از میان همه رو به مادر می‌آورد؛ همان گونه که حضرت موسی(ع) در میان آن همه دایگان، پستان هیچ کدام را به دهان نگرفت:

ضعیف است در قرص خورشید چشمت	ولی می‌دهد بر شعاعش گدایی
کجا عشق ذالنون کجا عشق مجنون	ولی این نشان است از کبریایی
چو موسی که نگرفت پستان دایه	که با شیر مادر بدش آشنایی
ز صد گور بگذشته مجنون و بو کرد	که در بوشناسی بدش روشنایی
چراغی است تمیز در سینه روشن	رهاند تو را از فریب و دغایی
بیاورد بویش سوی گور لیلی	بزد نعره و اوفتاد از تفایی ^{۵۵}

مولانا، در تشبیهی دیگر، مهر و محبت مادر به فرزند را، مظهر محبت خداوند به بندگان می‌داند و می‌گوید: وقتی که بندگان خطاکار توبه کنند و از سر پشیمانی ناله سر دهند، عرش الهی چنان از ناله آنان می‌لرزد که مادر به فرزند خویش. از این رو، خداوند این بندگان را می‌گیرد و آنها را از منجلاب گناه به عالم بالا می‌کشد:

توبه آرند و خدا توبه پذیر	امر او گیرند و او نعم الامیر
چون برآرند از پشیمانی حنین	عرش لرزد از این المذنبین
آنچنان لرزد که مادر بر ولد	دستشان گیرد به بالا می‌کشد
کای خداتان وا خریده از غرور	نک ریاض فصل و نک رب غفور
بعد از ایشان برگ و رزق جاودان	از هوای حق بود نه از ناودان
چونک دریا بر وسایط رشک کرد	تشنه چون ماهی به ترک مشک کرد. ^{۵۶}

و باز در مثال دیگر رابطه مادر و فرزند را، همان نیروی نهفته در درون انسان می‌داند که فطرتاً عاشق و معشوق است و بنده در عشق رسیدن به خدای معشوق همیشه در سوز گداز است و مشتاق آغوش مشفقانه

^{۵۵}. کلیات شمس، غزل ۳۳۳۶، ص ۱۲۳۶.

^{۵۶}. مولوی، ۱۳۶۰، دفتر ششم، بیت ۳۶۲۴ به بعد.

حق. کما اینکه اصطلاح عامیانه «بچه برای آغوش مادر می‌میرد» شدت اشتیاق را نشان می‌دهد و شدت اشتیاق بنده به رحمت الهی ممثل می‌شود:

همچو فرزند که اندر بر مادر می‌رد در بر رحمت و بخشایش رحمان می‌رم^{۵۷}

و باز می‌گوید:

زاده است مرا مادر عشق از اول صد رحمت و صد آفرین بر مادر باد^{۵۸}

عشق است طریق راه پیغمبر ما ما زاده عشق و عشق شد مادر ما^{۵۹}

ج. مادر مظهر ربوبیت

مولانا، چنان محو نقش تعلیمی و تربیتی مادر شده است که حتی توجه نمی‌کند طفل از طریق کسانی دیگر سخن گفتن بیاموزد. از همین دیدگان است که «نفس کلی» هم که سبب گویا شدن انسان می‌گردد در تصویر مادر آشکار می‌گردد:

نشانت که جوید که تو بی‌نشانی	مکانت که یابد که تو بی مکانی
مدهای جانت همه ز آسمان است	از این سو رسیدی، از آن سو روانی
خنک آن زمانی که ساقی تو باشی	بریزی تو بر ما قدح‌های جانی
چه‌ها می‌کند مادر نقش کلی	که تا بی‌لسانی بیاید لسانی ^{۶۰}

^{۵۷}. مولوی، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۱۰.

^{۵۸}. همان، ج ۸، ص ۷۶.

^{۵۹}. همان، ج ۸، ص ۸.

^{۶۰}. مولوی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۴۱؛ غزل ۳۳۴۸.

مولانا در مثنوی نیز تمثیل‌هایی در آموزش حیوانات (از قبیل: آب خوردن، بال زدن و مانند آن) برای فرزندش بیان داشته است. وی همچنین به نقش تربیتی مادر اشاره می‌کند؛ به اینکه یک انسان موحد و مطیع و یک انسان شقی و نافرمان، هر دو، می‌توانند متأثر از تربیت مادر باشند. مولوی در مورد اشقیا می‌گوید:

هم ز آتش زاده بودند آن فریق	جزءها را سوی کل آمد طریق
آتشی بودند مؤمن سوز و بس	سوخت خود را ز آتش ایشان چون خس
آنک بودش امه الهاویه	هاویه آمد مر او را زاویه
مادر فرزند جویای وی است	اصلها مرفعه‌ها رادر پی است ^{۶۱}

د. مقام قدسی مادر

مولانا در این قسمت با اشاره به مضمون آیات قرآن کریم و الهام گرفتن از آنها، می‌گوید: زحمات مادر در پیشگاه خداوند از اجر و مزد خاص برخوردار می‌باشد. سپس به حدیث پیامبر (ص) «الجنة تحت اقدام الامهات» اشاره می‌کند و می‌گوید:

ننگرم در تو، در آن دل بنگرم	تحفه او را آر، ای جان بر درم
با تو او چون است هستم من چنان	زیر پای مادران باشد جنان ^{۶۲}

بنابراین، همان گونه که قرآن و عرفان آمیخته به هم بوده و از یکدیگر جدایی ندارد، اندیشه مولانا، در بعد معنوی و مقام قدسی مادر نیز برگرفته و الهام بخش از قرآن کریم است و سنت نبوی که معنای قرآن است نیز در عرفان مولانا ظهور کرده است. بدین روی، نشانه‌های وجود یک مادر که به مظهرهای گوناگون خداوند در بیان مولانا بیان گردید، و حقیقت و اسرار آن در کلام وحی، به خوبی ابعاد وجودی و معنوی مادر را بازگو کرده است.

مولوی در داستان غرق شدن کشتی و به جای ماندن طفلی شیرخوار اینچنین می‌گوید:

^{۶۱}. مولوی، ۱۳۶۰، دفتر یکم، ب ۸۷۷ به بعد.

^{۶۲}. همان، دفتر پنجم، ب ۸۸۵.

مادران را دأب من آموختم چون بود لطفی که من افروختم
صد عنایت کردم و صد رابطه تا ببیند لطف من بی واسطه

در اینجا مولوی بیان می‌دارد که چگونه عوامل مختلف طبیعت باید دست به دست هم بدهند تا جایگزین وجود یک مادر گردند و به عبارتی دیگر، زحمات مادر را بر می‌شمرد:

گفت حق آن طفل را از فضل خویش موج را گفتم فکن در بیشه اش
بیشه پر سوسن و ریحان و گل پردرخت میوه‌دار خوش اکل
بسترش کردم زبرگ نسترن کرده او را ایمن از صدمه فتن
چشمه‌های آب شیرین زلال پروریدم طفل را با صد دلال
صد هزاران مرغ مطرب خوش صدا اندر آن روضه فکنده صد نوا
گفته من خورشید را کو را مگز باد را گفته بر او آهسته وز
زین چمن ای دل مبر آن اعتدال پنجه پهن بر این روضه ممال
حاصل آن روضه چو باغ عارفان از سموم و صرصر آمد در امان
یک پلنگی طفلکان نوازه بود گفتم او را شیرده طاعت نمود
پس بدادش شیر و خدمتهاش کرد تا که بالغ گشت و رفت و شیر مرد^{۶۳}

در قرآن کریم، از مادر به عنوان مظهر خالقیت نیز یاد شده است که در سازماندهی جنین در رحم نقش دارد. محیی الدین عربی در این باره بیانی زیبا دارد: ذات اقدس اله، منزّه از آن است که بدون مجالی و مظهر مشاهده شود. و هر مظهري که جامع اسماء و اوصاف الهی باشد. بهتر خدا را نشان می‌دهد. و زن در مظهریت خدا کامل تر از مرد است؛ زیرا مرد فقط مظهر قبول و انفعال الهی است؛ چون مخلوق حق است. و زن گذشته از آنکه مظهر قبول و انفعال الهی است مظهر فعل و تأثیر الهی نیز می‌باشد.^{۶۴}

در نتیجه اینکه:

^{۶۳}. همان، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۸ به بعد.

^{۶۴}. قیصری، شرح فصول الحکم، فص محمدی، ص ۴۷۷. و فتوحات مکّیه، ج ۱۰، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

قرآن کریم کمالات علمی و عملی را ناظر به مقام انسانیت می‌داند و می‌فرماید: «من عمل عملاً صالحاً من ذکر و انشی و هو مؤمن فلنحيته حياه طيبه»^{۶۵} هر زن و مرد مؤمنی عمل صالحی را انجام دهد، حیات پاک نصیب او می‌گردد.

با این وصف، کمالات و فضایل علمی و عملی، مربوط به انسانیت انسان است. زن بودن و مرد بودن هیچ نقشی در آن ندارد. به تعبیر دیگر، نه مرد بودن دلیل کمال و نه زن بودن مانع آن است. مقام والای انسانی منزّه از ذکوریت و انوئیت است. چه بسا مردانی سقوط نموده و مصداق: «اولئك كالانعام بل هم اضل»^{۶۶} (آنان همانند چهارپایانند بلکه گمراه‌تراند). اما در مقابل، چه بسا زنانی که مشمول: «يا ايّها النفس المطمئنّه»^{۶۷} گردیده و مورد رضا و خشنودی خداوند شده است.

بنابراین، همانگونه که قرآن کریم تجلی خداوند بر بندگان است، مقامات انسان را منزّه از جنس و نوع می‌داند، عرفان اسلامی نیز در این مورد، الهام گرفته از فرهنگ قرآن کریم است؛ در آن نیز مقام انسانی را منوط به نوع و جنس نکرده و آن را در تکامل دخالت نمی‌دهد.

با این وصف، در میان اندیشه‌های عرفانی، می‌توان از اندیشه عرفانی مولانا بلخی نام برد که در اشعار خویش به نکاتی پیرامون مقامات معنوی زنان نامدار، اشاره کرده است. او نیز متأثر از فرهنگ غنی قرآن بوده و به نیکوداشت فضایل اخلاقی و عرفانی اینگونه زنان پرداخته است. آنچه که در این تحقیق اشاره شده است، نموداری از این اندیشه است.

^{۶۵}. نحل، ۹۷.

^{۶۶}. اعراف، ۱۷۹.

^{۶۷}. فجر، ۲۸.

۱. قرآن کریم
۲. ترجمه شرح نهج البلاغه، محمد تقی جعفری، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۸۴.
۳. شمس الدین محمد؛ دیوان حافظ؛ تهران: نشر اخلاق، ۱۳۵۱.
۴. قیصری، داوود بن محمود؛ شرح فصوص الحکم، قیصری، قم نشر بیدار، [بی تا].
۵. موسوی خمینی، روح الله؛ دیوان اشعار؛ [بی جا]: [بی نا] خرداد ۱۳۷۲.
۶. مولوی، جلال الدین محمد، فيه مافیه؛ تصحیح بدیع الزمان فروزانفر؛ چ پنجم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۷. _____، کلیات شمس؛ تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۵.
۸. _____، کلیات شمس؛ تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چ سوم، ۱۰ جلدی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۹. _____، مثنوی معنوی؛ تصحیح رینولدالین نیکلسون، چ هفتم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۰.
۱۰. محی الدین عربی، فصوص الحکم، انتشارات داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۲ق.
۱۱. _____، فتوحات مکیه، ج ۱۰، تحقیق عثمان یحیی، المكتبة العربیه، قاهره، ۱۳۹۲ق.
۱۲. علامه طباطبائی، سید محمد حسین، ترجمه تفسیرالمیزان، دفتر نشر اسلامی، قم، چاپ بیست و هفتم، ۱۳۷۸، قم.
۱۳. جوادی آملی، عبدالله، زن در آیینه جلال و جمال، نشر اسراء، قم، ۱۳۷۵.
۱۴. _____، تفسیر موضوعی سیره انبیاء در قرآن، ج ۶، نشر اسراء، قم، ۱۳۷۶.
۱۵. حسن زاده آملی، حسن، ممدالهمم فی شرح فصوص الحکم، چاپ اول، وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۸.

۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، انتشارات دارالکتب اسلامیة، تهران.

۱۷. محمد ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ترجمه حمیدرضا شیخی، دارالحديث، قم، ۱۳۷۷.